

در ماه گذشته

چه

خوانده‌اید؟

۲۵۰

عظیم خلیلی:

خوان رولفو نویسندهٔ رمان مشهور «پدرو پارامو» از چهره‌های تابناک ادبیات داستانی آمریکای لاتین است. مکزیکی زادگاه او است. سرزمینی که به دلیل بافت اجتماعی و طبقاتی آن پر از حرارت و رویدادهایی است که هر یک موتیو و انگیزه‌ی ساخت داستانهای گونه‌گونی قرار گرفته است. دشت ششوش مجموعه داستانهای کوتاهی است که اخیراً به ترجمه فرشته مولوی - از این نویسنده - نشر یافته است. پانزده داستان کوتاه در مجموعه گرد آمده با تم‌هایی متفاوت. در داستان «ماکاریو» با سرگذشت پسری روبرو هستیم که در خانه مادر خوانده‌اش زندگی می‌کند و الفت و مهربانی کلفت خانه به او امیدواری می‌دهد. پسرک اغلب گرسنه است و شیر پستانهای کلفت خانه را بهترین غذا می‌داند. فلیپا کلفت خانه به او شیر می‌دهد، در کنار او می‌خوابد و همچون مادری حقیقی مونس لحظات حیات او است. او در کنار گندابرو می‌نشیند تا قورباغه صید کند و شکم خود را با آن سیر کند. خوان رولفو فقر آدمها را از جنبه‌ها و زاویه‌های دیگر در معرض دید خواننده قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که فقر می‌تواند زائیده مناسبات اجتماعی جامعه‌ای باشد که بر اثر از هم پاشیدگی روابط معقول آن ریشه در ساخت

روانشناسی آن داشته باشد: «مردم می گویند من دیوانه‌ام چون همیشه خدا گرسنه‌ام. مادر خوانده اجازه نمی‌دهد تنها به خیابان بروم فقط مرا برای رفتن به کلیسا و آئین عشاء ربانی با خودش بیرون می‌برد. آنجا مرا کنار خودش می‌نشانند و با ریشه روسریش دستهایم را می‌بندد. اما خودش می‌گوید، چون که به گفته مردم من خلبازی در می‌آورم. یکروز مرا دیده‌اند که داشتم کسی را دار می‌زدم. داشتم یک خانم را دار می‌زدم». یا در داستان: «عاقبت زمیندار شدیم»، نقاب را از چهره نئوفئودالیزم پس می‌زند و ماهیت آن را برملا می‌کند: «اما مهلت ندادند این چیزها را بگوئیم. مأمور دولت نیامده بود با ما گپ بزند، سندها را کف دستمان گذاشت و گفت: «مبادا از داشتن اینهمه زمین دست و پایتان را گم کنید».

«اما دشت، قریان».

«کرور کرور زمین است».

«اما اینجا آب ندارد. یک جرعه آب هم پیدا نمی‌شود».

«پس فصل باران چی؟ کسی به شما قول زمین آبی را که نداد. تا یک نم باران بزند

چنان ذرتی سبز می‌شود که در عمرتان ندیده‌اید».

مسئله کشتار و جنایت غالباً در داستانهای رولفو محور رویدادها قرار می‌گیرد. یا به عبارت دیگر بر عناصر دیگر توطئه داستان غلبه می‌کند و مسیر ذهنی خواننده را به سوی باز شدن گره‌های اصلی داستان هدایت می‌کند:

«پدر آنها را کشتند»

«کی را؟»

«ما را، وقتی داشتیم از رودخانه می‌گذشتیم. با گلوله‌شان آبکشان کردند و همه‌مان

را کشتند.»

«کجا؟»

«آنجا، تو ال پاسودل نورته، داشتیم از رودخانه می‌گذشتیم که چراغ قوه‌هاشان را روی

ما انداختند».

«چرا؟»

شخصیتهای رمان و داستانهای کوتاه خوان رولفو تماماً سرنوشتی مشترک دارند یا در روابطشان با افراد و یا زیر فشارها و تنگناهای ناشی از تضاد طبقاتی جامعه فرو می‌ریزند. قدرت رولفو در به کارگیری توصیف صحنه‌های زندگی چنان به واقعیت نزدیک است که خواننده می‌تواند خود را در متن حوادث داستان قرار دهد و به عمق و ژرفای تقدیری اجتناب‌ناپذیر خیره بماند. رولفو هم به جامعه و هم به روابط افراد در جامعه می‌پردازد. از این روی کوشش او

بر این است تا ما را در برابر پدیده‌هائی قرار دهد که علل فروپاشی آن نه تنها در جامعه که در روابط بین افراد نیز مشهود است و این نگاه در جای خود کمال و ویژه ارزشهای او به حساب می‌آید.

محمود معتقدی:

* زاویه دید در سینمای ایران / غلام حیدری

نویسنده در سینمای ایران بحث تازه و جالبی دامن زده و زمان، حرکت و شیوه روایت را از منظر فیلمنامه‌نویس و کارگردان، مورد ارزیابی قرار داده است.

وی برای عینی‌تر کردن مباحث، از نخستین فیلمهای فارسی شروع کرده و برای اثبات نظریات خود از تاثیر ادبیات در سینما و برعکس مدد جسته است.

همچنین زمان گمشده و فرصتهای از دست رفته و اصولاً چیزهای «زیادی» را با بهره‌گیری از فصلهای مختلف فیلم‌های ساخته شده، نشان داده است. تداخل زمان، رفت و برگشتها و اهمیت شکردهای بکار گرفته شده از «دید» سینما، با شواهد فراوانی مورد توجه قرار گرفته است. مباحثی از قبیل: «صدای بیگانه»، روایت از منظر «دانای مطلق» و جریان سیال ذهن، عرصه‌های آنسوی سینما را به خواننده عرضه می‌دارد.

این کتاب که بر مبنای «زاویه دید در سینما» و «زمان در سینما» پرداخت شده به تحول زمان و زاویه انتخاب از سوی دست‌اندرکاران این حرفه، توجه نموده است.

نویسنده تحولات پیش آمده در سینمای کاری را به گونه‌ای مستند، در حوزه «بدهاها» و «قراردادها» به گفتگو گرفته است. جا دارد کسانی که «زاویه دید» را در سینما و ادبیات، تعقیب می‌کنند به باز کردن زوایای این اثر پردازند. این اثر پرارزش از جمله کارهای جدی سالهای اخیر در زمینه مسائل سینمایی است که می‌تواند در عرصه «نقد و نظر» به کار مشتاقان این هنر بیاید.

* محاق / منصور کوشان

این داستان که میان «رمان» و داستان «کوتاه» در نوسان است. اثری است واقع‌گرایانه که تم کلی آن را «جنگ» و مسائل جنبی آن است. نویسنده سعی کرده موضوع به ظاهر محدود و کوچکی را به شکل گسترده‌ای نشان بدهد. بار عاطفی کار چندان قوی نیست و زبان قصه خشک و کم‌انعطاف است. روایت‌ها با نگاهی سینمایی بیان شده‌اند و تا حدودی جنبه

گزارشی دارند. این داستان می‌توانست با وسواس بیشتری نوشته می‌شد و لحظه‌های نالازم آن حذف می‌شد. نویسنده سعی کرده واقعیت تلخ «جنگ» را هنرمندانه تصویر کند. حلقه مفقوده این اثر - همانا بهروز - چندان جا افتاده نیست. در بعضی لحظه‌ها هم شخصیت‌پردازیها قوی ارائه نشده‌اند. «محاق» روایت ساده فرار از واقعیتی است که در آن مقطع می‌توانست جدی‌تر از این مطرح گردد. کوشان در این تجربه از اضطراب و مرگ می‌گوید از گره خوردگی عواطف و منطق و نگاه طبقاتی آدمهای درگیر آن. «محاق» برشی از تجسم زندگی گروهی است که تنها باورهای خامشان را می‌شناسند.

* از این مکان / قاضی ریحاوی

قاضی ریحاوی نویسنده تازه‌نفس جنوبی در مجموعه داستان «از این مکان» به روایت زندگی پرداخته است. ریحاوی ذهنی مخیل و سرشار دارد و در داستان‌پردازی و تصویر زندگی جنوبی از ذوق بالائی برخوردار است. واقعیت عمده این اثر «جنگ» و آثار غم‌انگیز است. نویسنده از زاویه‌های مختلف و از نظر آدمهای گوناگونی به جنگ نگریسته است. حول محور حرفهای نویسنده زندگی خانوادگی گروهی جنگزده است و پرداختن به «روابط»، دغدغه جدی وی به حساب می‌آید. وحشت از مرگ، چهره شهرهای خلوت، و آگونی درد و ناکامی و جدی‌تر از همه در «موقعیت» نشان دادن آدمها، کار برجسته ریحاوی است. بهترین داستان این مجموعه «سرسره» نام دارد که از فضائی کاملاً مخیل و اندیشمندانه برخوردار است. زنی در آستانه درد و انتخاب، همه چیزش را فراموش می‌کند و در شرایط دردناک و وحشت‌بار به آینده‌ای نامعلوم می‌نگرد و با حرکتی کاملاً سمبلیک خرمن گیسوش را هدیه «گلدان» خالی‌ای می‌کند که تا دیروز «عزیز» در آن گلی تازه می‌نهاد.

در این داستان نویسنده به توصیف حالاتی پرداخته که همه چیزش بکر و طبیعی است. تداخل زمان و نگاههای شاعرانه نسبت به طبیعت و حتی ویرانی، روند قصه را بعدی تازه بخشیده است. همچنین در داستان «شب بدری» تیر می‌توان نگاه دردمندانه زن جنوبی را دریافت. پرداختن به کار ریحاوی مجال بیشتری را طلب می‌کند. اما در یک جمله می‌توان گفت: قاضی ریحاوی عطر و بوی جنوب را می‌شناسد و قصه‌هایش سرشار از چنین صیغه‌ایست.